

ادب عربی، سال ۹، شماره ۲  
پاییز و زمستان ۱۳۹۶

## پسوند «الف و نون» نسبت فارسی یا علامتِ مثنایِ عربی؟ نقدی بر سخنان ناجی معروف و جست‌وجویی در اعلام تاریخی بصره

ناصر زارع\*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس

(از ص ۱۲۷ تا ۱۴۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۹

### چکیده

غالباً گمان بر این است که پیوند زبان فارسی با زبان عربی، محدود به واژگان معرب است؛ ولی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ارتباط میان این دو زبان، ریشه‌دارتر از واژگان معرب است. پسوند «الف و نون»، شاهدی مهم در پیوند با تأثیر و نفوذ ریشه دار زبان فارسی در زبان عربی است. از خویشکاری‌های این پسوند فارسی، نسبت‌ساز بودن آن است؛ اما نکته جالب توجه، حضور این پسوند در شماری از اعلام تاریخی بصره است. نخستین کسی که به این نکته اشاره کرده، یاقوت حموی در کتاب *معجم البلدان* است. سده‌ها پس از یاقوت، ناجی معروف، مورخ معاصر عراقی به این موضوع پرداخت و سخن یاقوت را نادرست انگاشت و این پسوند را نه پسوند نسبت‌ساز فارسی بلکه نشانه مثنای عربی تلقی نمود. او به تخطئه سخن یاقوت بسنده نکرد، بلکه فراتر از این، پسوند «الف و نون» جمع فارسی را نیز همان الف و نون مثنای عربی دانست که وارد زبان فارسی شده و معنای جمع پیدا کرده است. شواهد عینی تاریخی و زبانی نشان می‌دهد که سخن ناجی هم در ارتباط با نظر یاقوت و هم در پیوند با نشانه جمع فارسی، نادرست می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: اعلام، «الف و نون»، یاقوت حموی، ناجی معروف، نحو عربی و فارسی.

## ۱. مقدمه

یاقوت حموی (۵۷۴-۶۲۶ ه.ق) در جای جای کتاب *معجم البلدان*، به کار بست الف و نون نسبت، در میان مردم بصره اشاره کرده است. همو به عنوان نمونه، در ذیل سه مدخل «بصره» و «شبلان» و «یزیدان»، به این الف و نون تصریح می‌کند: «و من اصطلاح أهل البصرة أن یزیدوا فی اسم الرجل الذي تنسب إليه القرية ألفاً و نوناً، نحو قولهم طلحتان: نهر ینسب إلى طلحة بن أبي رافع مولى طلحة بن عبید الله» (۱۹۷۷: ۴۳۵/۱). «شبلان، نهر بالبصرة، ینسب إلى رجل اسمه شبل، وعندهم عدة مواضع یزیدون علی اسم من نسبت إليه الفأ و نوناً» (همان: ۳۲۲/۳). «یزیدان، نهر بالبصرة وهذا اصطلاح لأهل البصرة یزیدون فی الإسم الفأ و نوناً إذا نسبوا أرضاً إلى رجل، منسوب إلى یزید بن عمرو الأسدي وكان أهل البصرة فی زمانه» (همان: ۴۳۶/۵). در سال ۱۹۶۲ م. ناجی معروف، مورخ و استاد فقید دانشگاه بغداد، مقاله‌ای شانزده صفحه‌ای با عنوان «التشنية فی الأسماء التاريخية، أسلوب عربي قديم»، در رد و تخطئه سخن یاقوت نوشت. اساس مقاله یادشده بر این جمله است که الف و نون پیش گفته، الف و نون مثنای عربی است و نه چیز دیگر و یاقوت حموی سخت به خطا رفته که آن را علامت نسبت فارسی تلقی کرده است. ایشان در آن مقاله، افزون بر خطا انگاشتن گفته یاقوت، الف و نون جمع فارسی را نیز برگرفته از الف و نون مثنای عربی می‌داند؛ زیرا بر این باور است که زبان فارسی از آنجا که نشانه جمع ندارد، علامت مثنای عربی را گرفته و در معنای جمع به کار بسته است.

چنان که ذکر شد یاقوت حموی، گذرا به این نکته اشاره کرده است؛ اما این نوشتار، چندان که در جست‌وجوی درستی یا نادرستی سخن یاقوت است، در پی این نیست که یاقوت آیا به این الف و نون اشاره کرده است یا نه تا این نوشتار بخواهد آن را باز نماید. روشن‌تر اینکه این جستار با استناد به شواهد عینی تاریخی و زبانی، چنان که بر آنها اعتماد توان کرد، و نیز با توصیف و تحلیل آنها، جوابی پاسخ برای این پرسش‌هاست: آیا پسوند الف و نون موجود در اعلام تاریخی بصره، چنان که ناجی معروف می‌گوید، علامت مثنای عربی است و هیچ پیوندی با الف و نون فارسی ندارد؟ یا که این پسوند، برگرفته از زبان فارسی است و هم از این روی، با الف و نون مثنای عربی، بی‌ارتباط است؟ آیا سخن یاقوت، قولی است خلاف و گفتار ناجی، عین صواب؟ یا این سخن ناجی معروف است که خدشه‌پذیر می‌نماید و با شواهد تاریخی و زبانی، ناهمساز است؟ آیا نشانه جمع فارسی، چنان که ناجی معروف به تأکید می‌گوید، همان الف و نون مثنای عربی است که

معنای جمع به خود گرفته است؟ یا اینکه هر چند به ظاهر، همانند الف و نون مثنای عربی است، ولی ریشه در درازنای تاریخ زبان فارسی دارد و با الف و نون مثنای عربی، بی‌ارتباط است؟ سخن کدام‌یک از این دو به لحاظ تاریخی و زبانی، موجّه و پذیرفتنی است؟ پیش از پرداختن به سخنان یاقوت و ناجی معروف و پاسخ دادن به این پرسش‌ها، بیان سخنی چند درباره بصره و چند و چون اوضاع تاریخی و فرهنگی و زبانی آن، شاید از نکته‌ای که به کار شناخت موضوع آید، خالی نباشد.

## ۲. ایرانیان و زبان فارسی در بصره

ارتباط میان ایرانیان و عرب‌ها تا آنجا که اسناد و شواهد به دست آمده، نشان می‌دهد به زمان هخامنشیان برمی‌گردد (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۴۲). در عهد اشکانیان نیز سواحل شرقی عربستان و عمان و یمامه، متعلق به ایران بوده است (همان: ۴۰). در عصر ساسانیان، تمامی شهرهای عراق کنونی و حتی بسیاری از شهرهایی که در غرب عراق و در داخل صحرا قرار داشت، تحت تسلط ساسانیان بود (همان: ۱۹۷). حتی در شمال عراق، حاکمان تدمر (مستعمره روم) به تقلید از ساسانیان، بر خود القابی چون «ملک ملکا» (شاهنشاه) و «ارگپت» (ارگبذ- ارگبذ) می‌نهادند (همان: ۵۴). عراق قبل از اسلام به عنوان یکی از بخش‌های ایران بزرگ، «سورستان» خوانده می‌شد که سپس «سواد» و آنگاه «عراق» نام می‌گیرد. این سرزمین سورستان یا همان عراق به دلیل قراردادن در میانه دیگر بخش‌های ایران بزرگ، «دل ایرانشهر» بود و این دل ایرانشهر، خود به دوازده استان یا کوره تقسیم می‌شد که همگی نام‌های فارسی داشته‌اند و یکی از آن استان‌ها، استان «شاذ بهمن» بوده است (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۰۳-۱۰۴؛ ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۵-۸ و یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۲۸۹/۱) که بر اساس آنچه ابن خردادبه از این استان به دست می‌دهد، زمینی که پس از اسلام بصره در آنجا ساخته شد، در محدوده همین استان بوده است.

باری، افزون بر حیره که امیرانش دست‌نشانده ساسانیان بودند و بزرگ‌ترین مرکز تأثیر فرهنگ ایرانی در میان عرب‌ها بود و پس از ۵۳۰ سال، کوفه جای آن را گرفت (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۵۴ و نولدکه، ۱۳۷۸: ۵۳) و نیز افزون بر شهر انبار (نزدیک بغداد کنونی) که در زمان شاپور اول، پیروز شاپور نام گرفت و اهمیت تجاری و نظامی بالایی داشت (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۹۶ و نولدکه، ۱۳۷۸: ۸۸)، شهرهایی دیگر نیز بودند که در گستره قلمرو ساسانی، جایگاهی بسیار مهم داشتند؛ از این شهرها در همسایگی بصره می‌توان یکی به «أبله» و دیگری به «بهشت‌آباد» اشاره کرد. ابله که بزرگ‌ترین مدخل خلیج فارس بود، از همان

آغاز پیدایش در زمان ساسانیان و یا کمی پیش از آن، پیوسته اهمیت داشته (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۲۰۰) و بندرگاه مهمی بوده است که در سال چهاردهم هجری در حالی که پانصد اسوار ایرانی دفاع از آن را بر عهده داشتند، به جنگ، گشوده می‌شود (الطبری، د.ت: ۵۹۴/۳، ۵۹۶). ابله از مراکز مهم سپاه ساسانیان بود و کاخ‌ها و عمارت‌هایی در آن وجود داشت که آثارشان تا روزگار ابن بطوطه در قرن هشتم هجری پابرجا بوده است (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۷۷/۱ و ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/۲۳۲). بهشت‌آباد یا خُریبه نیز از شمار شهرهای مهم بوده است. بهشت‌آباد، مرکز سپاه یا زینستان (مسلحه) ایرانیان بود و «وَهشتاباد اردشیر» (بهشت‌آباد اردشیر) نام داشت که پس از ویران شدن به دست مثنی پسر حارثه شیبانی، عرب‌ها آن را «خُریبه» به معنای ویرانه کوچک نام نهادند. شهر بصره در سال چهاردهم هجری به وقت خلافت عمر، کنار ویرانه‌های همین خُریبه بنیاد نهاده شد (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۴۳۰/۱-۴۳۲ و ۳۶۳/۲). از هنگامی که بصره بنا شد، کم‌کم عرب‌ها از مکان‌های مختلف به آنجا مهاجرت کردند و در آن مسکن گزیدند؛ اما تنها این فاتحان و مهاجران نبودند که در بصره مستقر شدند، بلکه پیش‌تر، ایرانیانی نیز در مجاورت آن ساکن بودند و در ازای پرداخت جزیه زمین‌ها و نهرهایی هم برای خود در اختیار داشتند (البلاذری، ۱۹۸۸: ۳۴۲). از موجبات ساختن بصره، چنان‌که از نامه عمر به عتبه پسر غزوان برمی‌آید، جلوگیری از کمک رساندن همین ایرانیان مجاور بصره به مردم حیره بوده است (الطبری، د.ت: ۵۹۰/۳-۵۹۱). به اینان می‌توان ایرانیانی را افزود که خواسته یا ناخواسته به بصره کوچ کردند؛ از جمله به اصفهانیان می‌توان اشاره کرد که پس از اسلام آوردن به بصره کوچیدند (البلاذری، ۱۹۸۸: ۳۵۵)؛ و نیز از اسوارانی باید یاد کرد که پس از فتح شوش با گذاردن شروطی به مسلمانان پیوستند و به بصره رفتند و در آنجا هم نهری برای خود کردند که به «نهر الاساوره» معروف شد. قصری هم به نام فارسی «هزار در» در آنجا وجود داشت که به روایتی، یکی از همان اسواران به نام شیرویه اسواری آن را برای مرجانه (مادر عبیدالله زیاد) که به زنی او درآمده بود، ساخته بود (همان: ۳۴۹ و ۳۶۲ و یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۴۰۴/۵). در بصره از تبار همین اسواران، سخندانی زبان‌آور زندگی می‌کرد که جاحظ از او به نام موسی اسواری یاد می‌کند. این موسی به گفته جاحظ، از شگفتی‌های جهان بوده و قوت فصاحت و مایه بلاغتش در عربی و فارسی، همسان و همسنگ بوده است. در مجلس وی، عرب‌ها بر دست راست می‌نشسته‌اند و ایرانیان بر دست چپ؛ آنگاه او آیه‌ای را در غایت فصاحت، یکبار برای عرب‌ها به زبان عربی و

دیگر بار برای ایرانیان به زبان فارسی تفسیر می‌کرد؛ به طوری که کس نمی‌دانست بیان وی در کدام یک از این دو زبان، نکوتر و شیواتر است (الجاحظ، ۱۹۹۸: ۳۶۸/۱). به اسواران می‌توان «زط» و «سیابجه»<sup>۱</sup> را افزود. اگر به اینها اسیرانی افزوده شوند که کسانی چون عبیدالله زیاده از بخارا (البلاذری، ۱۹۸۸: ۳۶۵) با خود به بصره آورده بودند، شمار ایرانیان بصره، بس فراوان بوده است. آورده‌اند که عبیدالله زیاده، افزون بر این افراد، دو هزار تیرانداز چیره‌دست نیز با خود از بخارا به بصره آورده بوده است (الطبری، د.ت: ۲۹۸/۵).

داستان معروف یزید مفرغ، شاعر عرب‌تبار و عرب‌زبان، در کنار آنچه گفته شد، به روشنی بیانگر حضور پر رنگ ایرانیان فارسی‌زبان در بصره آن روز است؛ عبیدالله زیاده این یزید را به موجب هجویه‌های تند و گزنده‌اش علیه خاندان وی، برای عقوبت دارویی مسهل خوراند و سوار بر الاغ در بازار بصره چرخاند؛ به طوری که آن داروی مسهل، او را سخت گرفتار شکم‌روش کرد. به روایت ابوالفرج اصفهانی در *الاعانی*، کودکان بصره با دیدن چنان صحنه‌ای، دوان‌دوان از پی او می‌رفته‌اند و به فارسی از وی می‌پرسیده‌اند: این چیست؟ و یزید به فارسی در پاسخ به آنها چنین می‌گفته است: آب است و نبیذ است/ عسارات زبیب است/ سمیه روسبید است (ابوالفرج الإصفهانی، ۲۰۰۸: ۱۹۳/۱۸؛ الطبری، د.ت: ۳۱۸-۳۱۹ و الجاحظ، ۱۹۹۸: ۱۴۳/۱). جالب توجه اینکه همین عبیدالله زیاده که در بصره زاده و بزرگ شده بود، به گفته جاحظ، لهجه فارسی داشت؛ چنان‌که «حای» عربی را مثل فارسی‌زبانان، «ها» تلفظ می‌کرد؛ زیرا در میان اسواران و نزد شیرویه اسواری بزرگ شده بود (الجاحظ، ۱۹۸۸: ۷۲/۱-۷۳).

سخن گفتن به زبان فارسی، محدود به همان روزگار آغازین نبوده، بلکه در سده هشتم هجری نیز چندان رواج داشته که مردم بصره در آن سده، زبانشان به تعبیر حمدالله مستوفی، عربی معیّر بوده است و به فارسی نیز سخن می‌گفته‌اند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۸). در همان قرن هشتم، چنان‌که ابن بطوطه می‌گوید، یکی از سه محله بصره، محله عجم‌ها (ایرانیان) نام داشته است (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۲۲۹/۱-۲۳۰). حتی امروزه نیز مردمان بصره در گفتار روزانه خود، واژه‌های فارسی فراوانی را به کار می‌برند که برای نمونه می‌توان به این واژگان، اشاره کرد: چنگال و چهره (الحلّی، ۲۰۰۶: ۲۳۳/۱)، خرده‌فروش (همان: ۲۸۶)، تنگ (همان: ۱۴۵)، بندر (همان: ۸۸)، بوس (همان: ۹۲)، بهاری (همان: ۸۹)، پاچه (همان: ۱۱۱)، پخته (همان: ۱۳۱) پرده و پروانه به معنی بادبزن (همان: ۱۱۴)، تخته (همان: ۱۳۰)، تمبل یا تنبل (همان: ۱۴۲)، گیوه (همان: ۲۱۱)، خوب (همان: ۲۹۸)،

رنگ که حتی به آرنای هم جمع بسته می‌شود (الحلفی، ۲۰۰۹: ۷۵/۲)، زور و زورخانه (همان: ۱۰۴)، سنگین و چای سنگین به معنای پررنگ (همان: ۱۳۵)، شاخه به معنای شاخابه (همان: ۱۵۷)، کُچک یا کوچک (همان: ۴۰/۳)، کشمش (همان: ۴۵)، مردانه (همان: ۱۵۰)، نامرد (همان: ۲۳۳) و هوش (همان: ۲۷۸). طرفه اینکه حتی مَثَل «الکار مو عار»؛ یعنی کار عار نیست، نیز در آنجا رواج دارد (همان: ۳۵).

در اینجا اشاره به نکته قابل توجه دیگری، خالی از فایده نمی‌نماید و آن اینکه یاقوت در معجم البلدان پس از ذکر معانی گوناگون برای بصره، به نقل از حمزه اصفهانی می‌گوید: از شخصی به نام موبد اسوهشت شنیده که بصره، عربی شده «بس راه» است؛ زیرا از آنجا، راه‌های فراوانی به جاهای مختلفی منشعب می‌شود (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۴۳۰/۱). آنچه گفته شد، حضور و رواج پر رنگ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را در بصره به خوبی، آینگی می‌کند؛ چندان که حتی با گذشت روزگاری دراز، هنوز هم ردپای زبان فارسی به رغم اینکه در این شهر، دیگر کسی به این زبان تکلم نمی‌کند، برجسته و پیداست.

### ۳. الف و نون، آیا نشانه نسبتِ فارسی است یا علامتِ مثنایِ عربی؟

یکی از خویش‌کاری‌های پسوند الف و نون که به گفته پژوهشگران، بازمانده از زبان پهلوی ساسانی است، بیان نسبتِ فرزندی یا نسبتِ مکان است؛ مثل زیران، بابکان، دارایان، گرگان و سپاهان که ظاهراً دیگر در زبان فارسی کاربرد ندارد؛ اما در بسیاری از نام‌های خاص کهن یا در نام‌های جغرافیایی باقی مانده است (ناتل خانلری، ۱۳۸۲: ۱۴/۳ و یادگار زیران، ۱۳۹۲: ۱۳). همچنین می‌توان به نام‌های مهرنرسیان، زرواندانان، کارداران، ماه گشنسپان اشاره کرد که همگی نام‌های آتشکده‌هایی بوده‌اند منسوب به مهر نرسی، زرواندان، کاردار و ماه گشنسپ در زمان ساسانیان به هنگام پادشاهی بهرام گور (الطبری، دت: ۸۰/۲ و نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

مقصود یاقوت از اشاره به الف و نونی که در بصره معمول بوده، همین الف و نون نسبت است که ظاهراً بسیار هم به کار می‌رفته است. وی پس از اشاره به این الف و نون، افزون از سی نام تاریخی مختوم به الف و نون را در بصره ذکر می‌کند؛ البته چنان می‌نماید که یاقوت در یادکرد این نام‌ها به فتوح البلدان بلاذری نظر داشته است؛ زیرا چند سده پیش از وی، بلاذری (۱۸۰-۲۷۹ ه.ق) در فتوح البلدان، تقریباً به تمامی آن

نام‌ها، افزون بر نام‌هایی دیگر، اشاره کرده که تقریباً پنجاه نام است. در ادامه، نمونه‌وار به شماری از آن نام‌ها اشاره می‌شود.

#### ۴. شماری از جای‌نام‌های تاریخی بصره

«خیرتان، منسوب به خیره، زن مهلب پسر ابو صفره؛ «مهلبان»، منسوب به مهلب پسر ابو صفره؛ «جَبِران» منسوب به جبیر پسر جبّه؛ «روادان»، منسوب به رواد پسر ابو بکره؛ «عَبیدلان»، منسوب به عبید الله پسر ابو بکره؛ «حَکمان» منسوب به حکم پسر ابو العاصی؛ «مُعیرتان»، منسوب به مغیره پسر ابو العاصی؛ «امیتان»، منسوب به امیه پسر ابی العاصی؛ «محمّدان»، منسوب به محمد پسر علی پسر عثمان حنفی؛ «زیادان»، منسوب به زیاد مولای بنی هیثم؛ «عَبیدان»، منسوب به عبید پسر کعب نمیری؛ «عبد الرحمانان»، منسوب به عبدالرحمن پسر زیاد؛ «نافعان»، منسوب به نافع پسر حارث ثقفی؛ «اسلمان»، منسوب به اسلم پسر زرعه کلابی؛ «قتیبیتان»، منسوب به قتیبه پسر مسلم؛ «خمرانان»، منسوب است به خمران پسر ابان، مولای عثمان؛ «عُمران»، منسوب به عمر پسر عبید الله؛ «کثیران»، منسوب به کثیر پسر سیّار؛ «بلالان»، منسوب به بلال پسر ابو برده؛ «شَبِلان»، منسوب به شبل پسر عمیر؛ «آنسان»، منسوب به انس پسر مالک؛ «سُویدان»، منسوب به سُوید پسر مَنجوف السدوسی؛ «قاسمان»، منسوب به قاسم پسر عباس؛ «ماسوران»، منسوب به ماسور؛ «مَعقلان»، منسوب معقل پسر یسار؛ «عَبّادان»، منسوب به عَبّاد پسر حُصَین؛ «خالدان القصر» و «خالدان هبساء»، هر دو منسوب به خالد پسر عبدالله و «عباسان»، منسوب به عباس پسر ولید پسر عبدالملک (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۴۳۵/۱، ۴۳۶؛ البلاذری، ۱۹۸۸: ۳۵۰-۳۵۸).

#### ۵. سخن یاقوت حموی و نظر ناجی معروف

مکان‌های مذکور، همگی نهرها و یا قطعه زمین‌هایی بوده که به نام صاحبان آنها، ثبت و منسوب و مشهور می‌شده‌اند. چنان‌که پیش از این آمد، یاقوت حموی در دو جا از کتاب *معجم البلدان*، این الف و نون را الف و نون نسبت می‌داند که به گفته وی در بصره رواج داشته است؛ اما ناجی معروف بر این سخن یاقوت، سخت خرده گرفته، می‌گوید: این الف و نونی که بر سر نام‌های یادشده در *فتوح البلدان* و *معجم البلدان* آمده، نه برگرفته از زبان فارسی است و نه چنان‌که یاقوت می‌گوید ویژه بصره است، بلکه علامت تشبیه عربی است و نه چیز دیگر؛ زیرا این شیوه نام‌گذاری، ریشه در جزیره العرب پیش از اسلام دارد

بی آنکه پیوندی با زبان فارسی داشته باشد (معروف، ۱۹۶۲: ۵)؛ بر عکس، این زبان فارسی است که در این ارتباط، از زبان عربی اثر پذیرفته است (همان: ۹-۱۰). ایشان، برای اثبات اینکه عرب‌ها چنین اسلوبی را از زبان فارسی نگرفته‌اند، به نکته‌ای چند اشاره می‌کند: یکی این که منسوب ساختن نام‌های مورد اشاره بلاذری و یاقوت با علامت نسبت عربی، آسان‌تر از افزودن الف و نون برای همان مقصود است؛ بنابراین افزودن «یه» نسبت عربی و ساختن «زیادیه»، «عبیدیه»، «بلالیه»، «سعدیه»، «سلیمانیه»، از افزودن الف و نون نسبت برای ساختن «زیادان»، «عبیدان»، «بلالان»، «سعدان» و «سلیمانان» ساده‌تر است؛ دوم اینکه نمی‌توان پذیرفت که عرب‌ها بعد از ظهور اسلام در برابر زبان فارسی‌های مغلوب سر فرود آوردند؛ زیرا آن زمان از یک سوی، سرآغاز جلال و شکوه عرب‌ها بود و از سوی دیگر، آنها بر ایرانیان نیز چیره شده بودند. سوم اینکه عرب‌ها در آن زمان، سخت ناخوش می‌داشتند زبان و یا دین خود را از عجم‌هایی بگیرند که سرزمینشان به دست خود آنها گشوده شده بود (همان: ۹-۱۰). نکته‌گیری‌های ناجی معروف، از چند جهت، قابل تأمل و خدشه‌پذیر می‌نماید؛ دربارهٔ نکتهٔ نخست، باید گفت که دلیلی علمی وجود ندارد که کار بستِ «یه» عربی از الف و نون فارسی، به ویژه در محیطی پر از فارسی‌زبان، ساده‌تر بوده باشد. بدیهی است که در آن زمان، حضور آن همه فارسی‌زبان و وجود آن همه نام مورد اشارهٔ یاقوت، نشان از رواج و طبعاً سهولتِ کار بستِ الف و نون داشته است؛ البته این بدین معنا نیست که زبان عربی در این زمینه ناتوان بوده است، بلکه مبین حضور چشمگیر زبان فارسی و فارسی‌زبانان در آنجا بوده است. چگونه ایشان بر این باور است که پسوند الف و نون جمع فارسی با اینکه ریشه در زبان پهلوی دارد، اثر پذیرفته از نشانهٔ مثنای عربی است؟ اما قرار گرفتن پسوند نسبت‌ساز فارسی را در شماری از نام‌های بصره که دلایل متقن تاریخی و زبانی دارد، ناممکن می‌دانند؟ وانگهی سخن بر سر این نیست که منسوب ساختن با علامت نسبت عربی، آسان‌تر از الف و نون فارسی است یا دشوارتر، بلکه سخن بر سر یک واقعیت تاریخی در یک محیط کاملاً آمیخته با زبان فارسی است. رواج و نفوذ زبان فارسی در بصره و حضور گستردهٔ ایرانیان در آنجا، مؤید چنین رخداد زبانی است؛ چندان که هنوز هم ردپای آن را در بصرهٔ امروز در نام‌هایی مثل «حمدان» و «خمرانان» و جز این دو، چنان‌که اشاره خواهد شد، به روشنی می‌توان دید. در پیوند با نکتهٔ دوم و سوم، گفتنی است که اولاً، اثر پذیرفتن از یک زبان به معنی سرفروود آوردن در برابر اهل آن زبان نیست؛ مگر زبانی یافت می‌شود



که به طریقی از زبان دیگر، خاصه وقتی همجواری، وام نگرفته باشد یا به آن وام نداده باشد؟ به نظر می‌رسد این همه وام‌واژه‌های عربی در فارسی و بالعکس، معنایی جز داد و ستد زبانی ندارد. وانگهی، چنان‌که در ادامه می‌آید، عرب‌ها در آن زمان دست‌کم برای رتق و فتق امور خراج به ایرانیان مغلوب و زبانشان سخت نیازمند بودند؛ اما این سخن که برای عرب‌های فاتح در آن روزگار آغازین فتوحات، پذیرفتن زبان ایرانیان مغلوب، سخت ناخوشایند بوده است، حجتی است ناموجه. چنان‌که پیش از این گفته شد، گذشته از پیشینه ایرانی بصره و سراسر عراق پیش از اسلام، هم فارسی‌زبانان در بصره نوبنیاد فراوان بوده‌اند و هم طبیعتاً زبان فارسی در آنجا رایج بوده است. پرسش کودکان بصره، شعر یزید مفرغ، لهجه فارسی عبیدالله زیاد به علت نشو و نما یافتن در میان اسواران ایرانی و نیز داستان موسی اسواری، همگی برهان قاطع بر رواج زبان فارسی در بصره آن روزگارند. وانگهی، گیریم عرب‌ها در آن روزگار، زبان فارسی و اثر پذیرفتن از آن را سخت ناخوش می‌داشته‌اند، ولی این واقعیت مسجل تاریخی است که در آن زمانه، گزیر و گریزی از زبان فارسی نبوده است؛ زیرا برای ضبط و ربط خراج‌ها و چرخاندن امور مالی و اداری، سخت به آن نیاز بوده است. شاهد بارز این سخن، دیوان خراج عراق است که چنان‌که بلاذری می‌گوید، تا اواخر سده نخست هجری به زبان فارسی بوده است. این دیوان خراج به گفته همو در زمان امارت حجاج یوسف ثقفی بر عراق و به سرجنابانی صالح پسر عبدالرحمان، عربی شد (البلاذری، ۱۹۸۸: ۴۲۹). این رخداد مهم، میان سال‌های ۸۳ تا ۹۵ هجری بوده است؛ زیرا به گفته بلاذری، دیوان خراج پس از مرگ زادن فرخ، عربی می‌شود؛ همان شخصی که صالح پسر عبدالرحمان، زبردست همو به فارسی و عربی می‌نوشته است. این زادن فرخ در فتنه عبدالرحمن، پسر محمد بن اشعث کشته می‌شود (همان: ۴۲۹)؛ یعنی در ایام جنگ میان ابن اشعث و حجاج یوسف در سال ۸۲ هجری که طبری داد آن جنگ به تمامی داده است (الطبری، د.ت: ۶/۳۴۲-۳۵۰). حجاج نیز به سال ۹۵ هجری می‌میرد (همان: ۴۹۳/۶). این فارسی بودن دیوان خراج، نشان از حضور ناگزیر زبان فارسی در آن زمان دارد؛ چنان‌که کم‌وبیش تا پایان سده نخست هجری برای اداره امور خراج، چاره‌ای به جز کار بستن آن زبان نبوده است.

ناجی معروف، سپس نکته‌ای دیگر به کار می‌گیرد و می‌گوید به دلیل وجود اعلامی از قبیل «طابران»، «طالقان»، «طبران»، «طَبسان»، «طخارستان» و «ماهان»، برعکس گفته یاقوت، این ایرانیان بوده‌اند که اسلوب تثنیه عربی را در زبان خود به کار بسته‌اند،

نه عرب‌ها اسلوبِ نسبتِ فارسی را (معروف، ۱۹۶۲: ۱۰). این سخن، پذیرفتنی نیست؛ زیرا جز «طبسان» که به آن اشاره خواهد شد، هیچ‌کدام از این الف و نون‌ها، الف و نون مثنی نیستند. در پیوند با «طخارستان» بر همه روشن است که پسوند این کلمه نه الف و نون، بلکه «ستان» است؛ درست همانندِ «قهستان» (کوهستان) و «طبرستان» (تبرستان-تپورستان). چنان‌که گفته شد، هیچ‌کدام از آن نام‌ها، مگر «طبسان»، مختوم به الف و نون مثنی نیستند؛ زیرا اگر مثنی می‌بودند، می‌بایست در متون عربی در دو حالتِ نصبی و جرّی با «ین» بیایند؛ حال آنکه همیشه و در همه حالت به شکلی ثابت با همان الف و نون به کار رفته‌اند؛ در اینجا، به نقل نمونه‌های زیر بسنده می‌شود: «و من طبران، العباس بن محمد بن ابی منصور» (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۳/۴)؛ «إلی أن وصلنا طبران علی باب اصفهان بعد أن قاصینا شدائد فی الطریق» (العمری، ۱۴۲۳: ۸۶/۹)؛ «و هو [محمد بن محمد بن محمد الطالقانی] من طالقان مرو الروذ. من طالقان قزوین ابوالخیر أحمد بن إسماعیل بن یوسف القزوینی الطالقانی» (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۷/۴). در این عبارات بر سر «طبران» و «طالقان»، حرف جر آمده و طبران نیز در حالتِ نصبی است، اما همگی با الف و نون آمده‌اند. اگر الف و نونی که بر سر آنها آمده الف و نون مثنی بود، بایستی به «طابِرین» و «طَبَرین» و «طالِقین» مبدّل شوند، ولی چنین نشده است. اما درباره «طبسان»، باید گفت از آنجا که دو طبس در کنار هم بوده‌اند، عرب‌ها اسلوبِ مثنایِ عربی را برای آن به کار برده‌اند. اهمیتی که این دو طبس به عنوان دروازهٔ فتح خراسان<sup>۲</sup> برای عرب‌ها داشته‌اند، در مثنی کردن آن بی‌تأثیر نبوده است. نکتهٔ جالب توجه اینکه بر پایهٔ گفتهٔ یاقوت، خود ایرانی‌ها نه شکل «طبسان» را که تنها شکل مفرد آن، یعنی «طبس» را استفاده می‌کرده‌اند و «طبسان» تنها در میان عرب‌ها رایج بوده است (همان: ۲۰).

ناجی معروف، در نهایت برای اثبات اینکه پسوند الف و نون در نام‌های تاریخی بصره، الف و نون مثنایِ عربی است نه پسوندِ نسبت‌سازِ فارسی، نام‌هایی را از سرزمین حجاز دست‌مایه می‌کند و می‌گوید: در کتاب‌ها و دواوینِ شعر عربی، صدها نام تاریخی از این دست وجود دارد که نشان می‌دهد این الف و نون در نام‌های تاریخی بصره، نه الف و نون نسبتِ فارسی، که علامتِ مثنایِ عربی است که به روزگارانِ دیرین، در سراسر جزیرهٔ العرب نیز رواج داشته است (معروف، ۱۹۶۲: ۱۰). ایشان مکان‌هایی را برمی‌شمارد که شماری از آنها بر یک مکان دلالت می‌کنند و شماری دیگر بر دو مکان؛ نام‌های زیر از جمله مواردی است که وی به آنها اشاره می‌کند: «الأبرقان»، «الأجرعان»،

«الأحصبان»، «الأحوران»، «الأقدحان»، «السیدان» و «القریتان»؛ که هر کدام نام یک مکان‌اند؛ و نام‌های «الأخرجان»، «الأخشبان»، «الأغرآن»، «القریتان»، «الأملحان» و اعلامی دیگر از این دست که برعکس موارد اندک‌شمار پیشین، هم بسیارند و هم بر دو مکان دلالت دارند (معروف، ۱۹۶۲: ۱۰-۱۳)؛ گفتنی است که «القریتان»، چنان‌که یاقوت می‌گوید هم بر مکه و طائف اطلاق می‌شده و هم نام روستایی در سر راه مکه و نیز نام روستایی در حمص بوده است (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۳۳۶/۴-۳۳۵). درباره «الأجرعان» نیز باید گفت که در معجم البلدان به شکل «الأجرعین» آمده است، نه «الأجرعان»؛ چنان‌که ناجی معروف آورده است. یاقوت، بی توضیح بیشتری گفته است این نام را که اسم یک مکان است، به شکل «أجرعین»، نقل کرده‌اند. گویی این شکل برای او نیز به نحوی عجیب می‌نموده است (همان: ۱۰۲/۱)، اما در کتاب صفة جزيرة العرب الهمدانی (۲۸۰-۳۳۴ ه.ق) به صورت مرفوع نیز آمده است: والخنفس وحلص مشرفتان علی الرهط و وادی ذی خشب و هو فرع العرض یدفع فیہ الأجرعان (۱۹۹۰: ۲۶۱). درباره «السیدان» نیز می‌باید گفت که براساس گفته یاقوت، این واژه مثنی نیست، بلکه جمع «سید» به معنی گرگ است (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۲۹۴/۳)؛ لذا اعراب آن بر حرف «ن» ظاهر می‌شود. باری، ایشان با ذکر مواردی از این‌گونه، به این نتیجه می‌رسد که نام‌های مورد اشاره بلاذری و یاقوت، درست همانند این نام‌ها، همگی مختوم به الف و نون مثنای عربی‌اند نه الف و نون فارسی. تعمیم آنها بر نام‌های تاریخی بصره، تعمیمی ناروا می‌نماید؛ زیرا میان جای‌نام‌های مختوم به الف و نون در بصره و شواهد ناجی معروف، تفاوت بنیادین وجود دارد و آن اینکه با رجوع به شواهد ناجی معروف (چه آنهایی که بر یک مکان دلالت دارند و چه آنهایی که بر دو مکان) در معجم البلدان، روشن می‌شود که همگی با اینکه اسم خاص‌اند، مُعرب‌اند و در حالت رفعی، «ان» می‌گیرند و در حالت نصبی و جری، «ین».

تمامی نام‌های مختوم به الف و نون در بصره، بر خلاف شواهد ناجی معروف، مبنی‌اند و در حالت‌های مختلف اعرابی، همیشه با الف و نون‌اند. همچنین «ن» در نام‌های تاریخی بصره به دلیل مبنی بودن، حتی در حالت اضافه‌شدن هم ثابت می‌مانند و حذف نمی‌شوند که نمونه بارزش، «خالدان القصر» و «خالدان هبساء» است که پیش‌تر به آن اشاره شد. نون در هر دو خالدان به رغم اضافه‌شدن، همچنان باقی است؛ این درست، به خلاف اعلام مثنی و مثنی‌گونه‌ای است که در حالت اضافه‌شدن، مثل دیگر نام‌های مثنای عربی، «ن» آنها حذف می‌شود؛ برای نمونه، یاقوت، «ابرقان» را که بر یک مکان

دلالت دارد در حالت نصبی و اضافه، این‌گونه آورده است: «یریدون به أَبْرَقِي حُجْر اليمامة است» (ياقوت الحموي، ۱۹۷۷، ۱: ۶۶)؛ در اینجا برای دفع دخل مقدر، به «بحرین» نیز اشارتی می‌شود. یاقوت در معجم البلدان می‌گوید: «الْبَحْرَيْن» در سه حالت رفع و نصب و جر به همین شکل است، اما همو از زمخشری نقل می‌کند که «البحرین» را در دو حالت رفعی و جری، «هذه البحرين و انتهينا إلى البحرين» می‌گویند (همان: ۳۴۶). برخی از صاحب‌نظران هم‌روزگار ما بر این باورند که «وجه تسمیة بحرین، دقیقاً معلوم نیست. ممکن است همان تثنیة بحر باشد و یا بحر + الف و نون نسبتِ فارسی (كذا في الأصل)» (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۲۰۱). رنتز (G. Rentz) و مولیگان (W.E. Mulligan)، نویسندگانِ مدخل «بحرین» در دائرة المعارف اسلام نیز بر این باورند که اقوال مختلف و نامقبولی که در منابع عربی در پیوند با نام بحرین وجود دارد، همه دال بر این‌اند که اصل این نام، مشخص نیست (رنتز و مولیگان، ۱۹۹۹: ۹۴۱/۱).

باری، چنان‌که اشاره‌وار گفته شد، امروزه هم نشانه‌هایی از الف و نون نسبت‌ساز فارسی، در شماری از نام‌های جغرافیایی بصره کنونی باقی است؛ از جمله می‌توان به نام‌هایی چون «حمدان»، «حمرانان»، «عبدالیان»، «عویسیان»، «قُتیان» یا «کُتیان» و «مُهَیجران» اشاره کرد که همگی در بصره واقع‌اند؛ «حمرانان» نام نه‌ری در بصره است که به حمران پسر ابان، مولای عثمان پسر عفان، منسوب است (الحلفی، ۲۰۰۶: ۲۶۲/۱)؛ «حمدان» هم نام روستا و نیز نام نه‌ری است (همان: ۲۶۲/۱)؛ «عبدالیان» نام روستایی است که بین «عویسیان» و «مُهَیجران» قرار گرفته و به عبیدالله پسر ابی بکره منسوب است (الحلفی، ۲۰۰۹، ۲۷۰/۲)؛ «عویسیان» نام روستایی منسوب به عیسی نامی است که در گذشته از مالکان آنجا بوده است (همان: ۲۹۳/۲)؛ «کُتیان» یا «قُتیان»، نام روستایی منسوب به قتیبه پسر مسلم است (همان: ۴۰/۳)؛ «یوسفان» نیز نام روستایی است (همان: ۳۲۴/۳)؛ «مُهَیجران»، روستایی بزرگ است که وجه تسمیة آن را مهاجرت شخصی به نام دخیل آل راشد به آنجا در چهار صد سال پیش گفته‌اند (همان: ۲۰۴/۳) و «میتان» که به امیه پسر ابی العاصی منسوب است (همان: ۲۰۹/۳)، حتی روستا و نه‌ری نیز در بصره به نام «اللبن» وجود دارد که می‌تواند دگرگشته «مهلبن»، منسوب به مهلب ابی صفره باشد. الف و نونِ تمامی این نام‌ها، الف و نون نسبتِ فارسی است؛ و گرنه موجبی ندارد که امروزه نام روستاهایی مانند «عویسیان» و «مُهَیجران»، مختوم به الف و نون باشد. این شیوه نام‌گذاری، بازمانده همان اصل و قاعده‌ای است که در بصره سده نخست رواج

داشته است و چنان که ملاحظه شد، شماری از آن نام‌های کهن، ولو به شکلی دگرگون، همچنان با الف و نون باقی مانده‌اند.

#### ۶. آیا الف و نون جمع فارسی برگرفته از الف و نون مثنای عربی است؟

ناجی معروف پس از تخطئه سخن یاقوت، الف و نون جمع فارسی را نیز به خطا، اثرپذیرفته از علامت مثنای عربی می‌داند. او می‌گوید: زبان فارسی از آنجا که نشانه مثنی ندارد، برای جمع بستن از علامت مثنای عربی بهره می‌جوید؛ مانند مردان و زنان در جمع زن و مرد (۱۹۶۲/۱۳). پنداشت ایشان، برخاسته از دریافتِ ناصوابِ سخن یاقوت است؛ آنجا که یاقوت الف و نون را در «قصران الداخل و قصران الخارج» که دو ناحیه بزرگ در ری بوده‌اند، مانند الف و نون در مردان و زنان، نشانه جمع فارسی می‌داند (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۳۵۳/۴). ایشان گویی به این نکته واقف نبوده که یکی از کارکردهای پسوند کهن الف و نون فارسی، جمع‌ساختن اسم است و اندک پیوندی با الف و نون مثنای عربی ندارد.

الف و نونی که ناجی آن را همان الف و نون مثنای عربی می‌داند و به گفته وی در زبان فارسی معنای جمع گرفته، پیداست که الف و نون جمع فارسی است که ریشه در زبان پهلوی (فارسی میانه) دارد؛ زیرا نام‌ها را در آن زبان با این نشانه، یعنی «ان»، جمع می‌بسته‌اند (آموزگار، تفضلی، ۱۳۸۹: ۶۷). این اسلوب دیرینه‌سال جمع، امروزه نیز در زبان فارسی و در واژگانی مثل مردان و زنان و گناهان، چندان رایج است که از فرط رواج، شاید نیازی به ذکر نمونه بیشتر نباشد؛ برای نمونه می‌توان از زبان پهلوی نام‌هایی را برشمرد که با این نشانه جمع بسته می‌شده‌اند: «هفتان» جمع هفت، «خرستران» به معنای حیوانات مودی، «آزادان» و «وُزرگان» به معنی بزرگان (همان: ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸ و ۱۴۲). چگونه ممکن است علامت مثنای عربی به نشانه جمع فارسی دگردیسی پیدا کند، خاصه این که نشانه ریشه‌دار جمع فارسی از دیرباز رایج بوده است؟ وانگهی اگر قرار بود زبان فارسی برای بیان جمع، نشانه‌ای از زبان عربی بپذیرد، صواب و دور از تکلف آن بود که به جای کاربست «ان» مثنای عربی، علامت جمع آن زبان، یعنی «ون» و «ین» را به کار بندد؛ چنان که فارسی‌زبانان، امروزه بسیاری از نام‌ها، به ویژه نام‌های عربی را با این دو نشانه هم جمع می‌بندند: روحانیون، انقلابیون، ملیون، معصومین، معلولین، مقلدین.

## ۷. نتیجه

سخن آخر این که پسوند الف و نونی که در جای‌نام‌های تاریخی بصره آمده است، چنان که یاقوت اشاره کرده و شواهد مسلم تاریخی و زبانی، مؤید سخن اوست، الف و نون نسبت‌ساز فارسی است؛ لذا این سخن ناجی معروف که این الف و نون، نه الف و نون فارسی، بلکه الف و نون مثنای عربی است به دلایل مختلف ناصواب می‌نماید: یکی اینکه پیشینه تاریخی بصره، پیشینه‌ای ایرانی است و بصره پیش از بنیادگرفتن در کنار بهشت‌آباد و ابله، تکه‌ای از استان شاذبه‌من بوده که در قلمرو ایران بزرگ قرار داشته است؛ دوم اینکه قشرهای گوناگونی از ایرانیان فارسی‌زبان در بصره نوبنیاد آن روزگار، حضوری گسترده داشته‌اند؛ به فارسی سخن‌گفتن کودکان بصره و سرودن شعر فارسی از سوی شاعری عرب‌تبار و عرب‌زبان، چون یزید مفرغ در پاسخ به کودکان آن شهر و نیز عربی و فارسی‌گویی سخن‌دانی چون موسی اسواری برای عرب‌زبان‌ها و فارسی‌زبان‌ها و همچنین لهجه فارسی عبیدالله زیاد، همه شواهدی خلل‌ناپذیر و موجه بر حضور گسترده فارسی‌زبانان در بصره آن روزگار است؛ سوم اینکه کاربست زبان فارسی در آن روزگار، چندان ضرورت داشته که دیوان خراج عراق، سالیانی دراز تا سال‌های پایانی سده اول هجری به زبان فارسی بوده است؛ چهارم اینکه نام‌های تاریخی مختوم به الف و نون در بصره همگی مبنی‌اند. این نام‌ها یک حالت ثابت دارند و در همه حالت‌های اعرابی، تنها با الف و نون می‌آیند و حتی در حالت اضافه‌شدن بر خلاف نام‌های معرب، «ن» آنها حذف نمی‌شود، حال آنکه دیگر نام‌های مثنای عربی که ناجی معروف برای اثبات سخن خود و ابطال سخن یاقوت آورده است، معرب‌اند؛ به این معنا که همانند دیگر نام‌های مثنای عربی در حالت رفعی، «الف و نون» و در حالت نصبی و جری، «یا و نون» می‌گیرند و در حالت اضافه‌شدن نیز به مقتضای معرب بودن، نون آنها حذف می‌شود. این خود شواهدی مهم است که پسوند الف و نون در جای‌نام‌های تاریخی بصره، پسوند نسبت‌ساز فارسی است، نه علامت مثنای عربی؛ پنجم اینکه الف و نون جمع فارسی، بر خلاف گفته ناجی معروف، برگرفته از الف و نون مثنای عربی نیست، بلکه فارسی است و در زبان پهلوی ریشه دارد. سرانجام اینکه کاربست گسترده واژگان فارسی را در بصره امروز و ردپای مستمر الف و نون نسبت‌ساز فارسی را در نام روستاهایی چون «غویسیان» و «مهیجران» و «عبدلیان» و «قتیبان» (این دو نمونه پسین، بازمانده همان

نام‌های کهن‌اند) باید پیش چشم داشت. تمامی آنچه گفته شد، گواه درستی سخن یاقوت و نادرستی نکته‌گیری‌های ناجی معروف است.

### پی‌نوشت

۱. این «زط» و «سیابجه»، چنان‌که بلاذری می‌گوید، مردمانی بوده‌اند در دوردستِ سند و در خدمت سپاه ایران که پس از اسیرشدن به دست مسلمانان به بصره آورده می‌شوند و در آنجا سکنا می‌گزینند و سپس اسلام می‌آورند (البلاذری، ۱۹۸۸: ۳۶۴-۳۶۵).
۲. این دروازه فتح خراسان، نامی بوده است که به گفته یاقوت، عرب‌ها به «طبسان» داده بودند (یاقوت الحموی، ۱۹۷۷: ۲۰/۴).

### منابع

- آذرنوش، آذرتاش، *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، آگاه، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، *زبان پهلوی؛ ادبیات و دستور آن*، تهران، معین، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، *المسالك و الممالک*، لیدن، بریل، ۱۸۸۹.
- ابن رسته، أبوعلی احمد، *الأعلاق النفیسة*، تصحیح دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۹۲.
- ابوالفرج الإصفهانی، علی بن الحسین، *الأغانی*، تحقیق إحسان عباس، إبراهيم السعافین، بكر عباس، بیروت، دار صادر، الطبعة الثالثة، ۲۰۰۸.
- البلاذری، أبو الحسن أحمد، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۸.
- الجاحظ، ابوعثمان عمرو، *البيان والتبيين*، بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة السابعة، ۱۹۹۸.
- الحلبي، أحمد عبدالرزاق و بشينه عبدالوهاب الحلبي، *قاموس اللهجة العامية البصرية (مع أمثال و أشعار شعبية)*، بغداد، مطبعة البعد الثالث للطباعة والتصميم، ۲۰۰۶.
- \_\_\_\_\_، *قاموس اللهجة العامية البصرية (مع أمثال و أشعار شعبية)*، بغداد، دارالعباد للطباعة والنشر، ۲۰۰۹.
- الطبري، محمد بن جرير، *تاريخ الرسل والملوك*، تحقیق محمد ابوالفضل إبراهيم، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة الثانية، د.ت.
- العمری، شهاب‌الدین أحمد، *مسالك الأبصار فی ممالك الأمصار*، أبوظبي، الجمع الثقافي، ۱۴۲۳ ق.
- مستوفی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقي، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۱.
- معروف، ناجی، «التشنية فی الأسماء التاريخية أسلوب عربي قديم»، *جامعة بغداد، كلية الآداب، العدد الخامس*، ۱۶-۵، نيسان ۱۹۶۲.
- ناتل خانلری، پرویز، *تاریخ زبان فارسی*، تهران، فرهنگ نشر نو، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.

نولدکه، تئودور، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.  
الهمدانی، الحسن بن أحمد بن یعقوب، *صفة جزيرة العرب*، تحقیق محمد بن علی الأکوع الحوالمی، صنعاء، مكتبة الإرشاد، ۱۹۹۰.

یادگار زریبان، برگردان ژاله آموزگار، تهران، معین، ۱۳۹۲.

یاقوت الحموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۷.

Rentz. G & Mulligan .W.E, *The Encyclopaedia of Islam, (EI2), V.1*, Brill, Leiden, 1999.